

## کارگر پیشرو

نظام سرمایه داری همان حبابی است که هر چه بزرگ تر گردد ترکیدش حتمی تر می گردد. نظمى که بی نظمى فرجام انکارناپذیر آن است و هرگز ثباتی پایدار به همراه آن نیست.

برای درهم شکستن این چنین وصله پینه ای از انواع مناسبات اقتصادی استثماری، توانی بالقوه در درون خود این نظام حضور دارد که همپای زوال بستری که از آن برخاسته رشد می کند و درفش انقلاب را بر می افرازد.

انقلابی که اساس را نشانه می رود و هم چون سیلی خروشان بنیاد نظام سرمایه را بر می کند تا طرحی نوین از نظم اجتماع بشری را پی بيفکند. این پتانسیل عظیم در طبقه ای نهفته است که به مثابه شریان سرمایه داری، قادر است تیر خلاصی باشد برای این نیمه جان در حال فساد.

اما با این توان بالقوه برای بالفعل گشتن نیازمند است که شوکی بر آن وارد آید. درست هم چون فروریختن بهمن سهمگینی که با غلتیدن ریزه سنگی ناچیز متولد می شود و در اندک زمانی به نیرویی مهار ناشدنی بدل می گردد. نیروی انقلاب در واقع منحنی شکل است با قله ای که اکثریت طبقه ی کارگر را دربر می گیرد با متوسط آگاهی طبقاتی. این اکثریت اگر چه در دوران اعتلای انقلاب نقش بزرگی را ایفا می کنند اما در دوره ای که هنوز جهت گیری طبقه ی کارگر بر علیه نظام حاکم شدت نگرفته است، در عرصه ی حضور مداوم، نظیر آن چه در دوره ی اعتلایی دارد نخواهد داشت. اما چه پیش از این قله و چه پس از آن، جمعیت ناچیزی نسبت به اکثریت قرار گرفته اند که دسته ی اول در ناآگاهی بسر می برند و دسته دوم که موضوع بحث ما هستند

از آگاهی طبقاتی والاتری بهره برده اند، در درک و تجزیه و تحلیل مناسبات حاکم و تضادهای جدایی ناپذیر آن توانمندند در نتیجه از قدرت سازماندهی طبقه ی کارگر برای انقلاب برخوردارند. این دسته ی دوم همان کارگران پیشرویی هستند که هم چون آن نخستین ریزه ی بهمین ساز، رسالت به خروش آوردن کل طبقه را بر دوش خویش دارند.

کارگر پیشرو نه تنها ادراکی بی نظیر دارد برای حس رنجی که متوجه طبقه ی است که به آن تعلق دارد بلکه ذهن پویایش در برابر این ستم هرگز مغلوب نمی گردد و برای باژگون ساختن نظام استثمارگر لحظه ای از پای نمی نشیند. او در مبارزه ی طبقه ی کارگر علیه نظام سرمایه داری، مغز متفکر ارتش انقلاب است و بنابر شرایط و موقعیتی که جنبش را دربر گرفته است، مسیر مبارزه را هدایت می کند و تنوری را در عمل به آزمایش می گذارد و بهترین شیوه را بر می گزیند. جایگاه کارگر پیشرو در نوک پیکانی است که نیروی انقلاب به سوی سرمایه داری نشانه رفته است و بدین سبب او موظف است پویایی خویش را هرگز از دست ندهد. همان گونه که متخصصان عصر ما به طور مداوم مجبورند تخصص خود را به روز رسانی کنند تا کارایی علم خویش را از کف ندهند، یک کارگر پیشرو نیز بایستی همواره خود را به سلاحی مجهز سازد که متناسب با شرایط روز باشد. در غیر این صورت خصلت پیشاهنگی خود را از دست داده، اسیر سنت می شود. در این حالت چنین کارگری نه تنها انقلاب را رهبر نیست بلکه به احتمال بسیار آن را به بیراهه سوق خواهد داد. حضور دو دسته همواره مایه ی درجا زدن و گاه حتی سقوط جنبش کارگری به عقب بوده است:

روشنفکری که شب و روزش را پشت درهای بسته به بافتن تنوری هایی می گذارند که هرگز از روی کاغذ قدم فراتر نمی گذارند و کارگر سنت زده ای که به طور ناآگاه چون بختک بر پیکره ی جنبش چنگ می اندازد تا آن را از حرکت باز دارد. که این دومی به مراتب خطرناک تر است به حال جنبش کارگری چرا که آن روشنفکر دور از توده ارتباط چندانی با کارگران ندارد، در بدترین حالت نیروی را که می توانست در خدمت جنبش به کار رود به هدر می دهد. اما آن کارگر سنت زده ای که توهم پیشرو بودن و در نتیجه رهبری نیروی انقلاب را دارد، با حضور مستمر در میان کارگران بدل به آفت انقلاب می شود. آفتی که ممکن است درخت تناور جنبش را از پای در آورد.

کارگر سنت زده در گذشته می ماند، تارهایی به دور خویش می تند که پس زدنشان به دشواری امکان پذیر است. او تنگ نظرانه جنبش کارگری را قلمرو امپراطوری خود احساس می کند و به همین علت نیروهای جوان و تازه نفسی را که به صف مبارزان می پیوندند رقیب خویش می پندارد.

اما این گذشت زمان نیست که او را پیشرویی به کارگر «پس رو» نزول می دهد، بلکه انجمادی که این کارگر خود خواسته بر فکر خویش تحمیل ساخته است، عامل اصلی سنت زدگی وی می باشد. او این نکته ی مهم را نپذیرفته که برای پیشرو بودن همواره باید در زمان رشد کرد، با شرایط تصمیم گرفت و جنبش را رهبری کرد. او حتی متوجه نیست جایی که روزی آن جا به مقام پیشرویی ایستاده بود روز دیگر جایگاه هزاران کارگر دیگر خواهد شد و پیشرو موظف است از این سطح فراتر رود که در غیر این صورت دوره پیشرویی خود را به اتمام رسانده است.

سرمایه داری عصر ما نه تنها آنی نیست که یک قرن پیش کارگران کمونیست جبهه ی مبارزه علیه آن را سازماندهی می کردند، بلکه با دهه گذشته و یا سال، ماه و حتی روز پیش نیز متفاوت است. تغییر و تحولی انکارناپذیر همواره در جریان است و در نتیجه آن برای مثال، اگر کارگر پیشرویی که دیروز در مواجهه با بحران بی تشکیلی نیروی خویش را بر روی تشکلات مستقل کارگری متمرکز می کرد. امروز نیز هم چنان و فقط بر همان طبل بکوبد. در حالی که درخواست چنین تشکیلاتی همه گیر و عمومی شده است دیگر پیشرو محسوب نخواهد گشت. او سنت زده می شود و حضورش برای جنبش بی فایده و شاید حتی مضر ارزیابی شود.

پیش کسوتی تنها انتقال تجارب گذشته را می پردازد، نه حس مالکیت بر جنبشی را که هرگز تیول هیچ کارگر پیشرویی با هر سابقه ی مبارزاتی و هر درجه از ایجاد شبکه ی ارتباطی نخواهد گشت، چرا که نیروی تازه نفس کارگران جوان انقلابی برای ورود به میدان مبارزه نیازمند دیگران نیست. این نیروی عظیم هم چون جانی تازه بر روح جنبش خواهد دمید و رشد آن را به همراه خواهد داشت. پیش رویی که در گذشته میخکوب گشته به بوروکرات تبدیل می شود. در مواجهه با چنین وضعیتی تنها یک راه پیش روی دارند، خواه بر پادشاهی خویش مصر باشند و اخلال ورزند، خواه این توهم را بشکنند و از قیم مآبی کناره گیرند؛ سپردن پیشاهنگی به نسل جوان.

رُزَا جوان

۲۲ شهریور ۱۳۸۳

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>ایمیل یاشار آذری: [yasharzarri@gmail.com](mailto:yasharzarri@gmail.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری